



# هنوز خشک نشده ایم

## اقتصاد و اشتغال فارغ التحصیلان دانشگاه

### درگفت‌وگوی شمس قاسمی و افسانه کامران با دکتر غلامرضا کشاورز

دکتر غلامرضا کشاورز به رسم اکثر اقتصاددانان با پیش‌فرض‌ها و تجربیات ما کاری ندارد و می‌خواهد با آمارها نشان بدهد دانشگاه در ایران، در کسب شغل بهتر و درآمد بیشتر در بخش دولتی و تا حدودی در بخش خصوصی مؤثر است و به همین دلیل علیرغم نرخ بالای بیکاری در فارغ‌التحصیلان همچنان رفتن به دانشگاه و تحصیلات عالی گزینه‌ای مؤثر است. آنچه می‌خوانید حاصل گفتگوی چندساعته ما با این اقتصاددان است که تمام‌قد از کارکردهای دانشگاه در ایران دفاع می‌کند.

به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر دانشگاه‌ها در ایران ناکارآمد شده‌اند، چه در تولید دانش و چه در جامعه‌پذیر کردن افراد که دو رسالت مهم دانشگاه هستند. نظر شما چیست؟

چرا فکر می‌کنید دانشگاه‌ها مؤثر نبوده‌اند؟ مریضی را تصور کنید که پس از پایان دوره‌ی مصرف دارو، اطرفیان‌ش می‌گویند؛ داروی دکتر هیچ تأثیری نداشت و مریض ما خوب نشد. حالا بیایید برعکس فکر کنیم، اگر این مریض را دکتر نمی‌بردند وضعیتش چه بود؟ در روش تحقیق به این وضعیت کانتر فکچوال (counterfactual) می‌گویند؛ یعنی وضعیتی که وجود ندارد ولی ما تصور می‌کنیم که می‌توانست وجود داشته باشد. واقعاً اقدام ما، برنامه‌ی ما، سیاست و روش درمانی ما چقدر تأثیرگذار بوده؟ و اینکه ما چطور

می‌توانیم وضعیت کانتر فکچوال را پیدا کنیم؟

حالا تصور بفرمایید دانشگاه نمی‌داشتیم؛ فضای اجتماعی ایران را چگونه می‌توانستید در ذهنتان تصور کنید؟ وقتی گفته می‌شود که دانشگاه کارکرد مطلوبی نداشته، باید ببینیم که اگر نبود وضع‌مان چه می‌شد؟ ما الان مهندس عمران و طراح پل خودمان را داریم، در شرکت‌های تولید اتومبیل‌مان، مهندسان خودمان کار کنند، تکنیسین‌های خیلی خوبی داریم و... طبیعتاً وضع‌مان ایده‌آل نیست ولی صفر هم نیست. در رشته‌های علوم انسانی به همین ترتیب؛ اقتصاددان‌های موفقی داریم که تربیت‌یافته‌ی همین دانشگاه هستند یا دوره‌ای از تحصیلشان را در همین جا بوده‌اند و بعد رفته‌اند خارج و برگشته‌اند. در رشته‌ی هنر همین‌طور. در جامعه‌شناسی همین‌طور. الان شاخه‌های مختلفی در جامعه‌شناسی ایجاد شده؛ جامعه‌شناسی جرم، جامعه‌شناسی جوانان، جامعه‌شناسی فرهنگ، تعاون و رشته‌های دیگر. در عرصه‌ی کارشناسی هم دانشگاه ما ایده‌آل نبوده است ولی حرکت‌هایی کرده است. متوسط تحصیلات افراد بالای ۱۸ سال در ایران در سال ۱۳۵۷ سه کلاس بود. این متوسط در سال ۸۹ به ۹ کلاس رسید. وقتی متوسط تحصیلات افزایش پیدا می‌کند معنی‌اش این است که جامعه می‌تواند آگاهی‌هایی داشته باشد که قدیم‌تر اصلاً نمی‌توانست داشته باشد. سی سال پیش در فلان روستا تنها فرد باسواد کسی بود که کتاب دعا می‌خواند الان در همان روستا جوانان کتاب انگلیسی می‌خوانند. البته نه این که انگلیسی خواندن مزیت باشد، مقصودم این است که به دنیای دیگری از علم دست یافته‌اند و یا می‌توانند دست پیدا کنند. پس دانشگاه کارکرد داشته است.

متهم کردن دانشگاه‌ها یک مقداری جفا در حق دانشگاه است. الان مادران ایرانی بین ۲۰ تا ۴۰ سال در مناطق شهری، بالای ۱۲ درصد تحصیلات دانشگاهی دارند. یعنی جایگاه زنان در جامعه ارتقا پیدا کرده، زن در این جامعه فقط کسی نیست که در خانه کار می‌کند. امروز زن در خانه مربی و معلم است و همفکر همسرش می‌تواند باشد. این یکی از کارکردهای آموزش عالی است. این را نمی‌شود انکار کرد. وقتی مادری را می‌بینم که می‌گوید: بچه‌ام مریض بود در اینترنت سرچ کردم، پیدا کردم؛ این روش‌های درمانی مؤثرتر است. پس این خانم کارکردی فراتر از آن چیزی که در ذهن سنتی ما بوده را در خانواده و جامعه ایفا می‌کند. این تحولات اجتماعی می‌تواند از دل دانشگاه برآمده باشد.

### یعنی معتقدید دانشگاه در جامعه پذیر کردن افراد کاملاً موفق بوده؟

نه کاملاً. ضعف‌های مهمی هم وجود دارد. مثلاً این که چقدر جوانان و دانشجویان ما وقتی وارد دانشگاه می‌شوند آداب معاشرت اجتماعی و فردی را فرا می‌گیرند؟ یعنی آیا به همان اندازه‌ای که سر کلاس به دانشجویان فرمول یاد می‌دهیم، آداب معاشرت فردی را هم یاد می‌دهیم؟ چقدر دانشگاه در این جایگاهی نقش می‌کند؟ متأسفانه این خلأ بزرگی در نظام دانشگاه‌های ما است. تقریباً هیچ آموزش مستقیمی در دانشگاه‌ها داده نمی‌شود که شما وقتی دوستان را می‌بینید چه‌طوری احوال‌پرسی کنید یا اگر مشکلی دارد چه‌طوری ابراز هم‌دردی کنید که نوع برخورد شما عقلانی باشد. در دانشگاه‌های انگلیس آن‌طور که من سراغ دارم، دانشجو در مقطع دکتری یا کارشناسی ارشد که وارد می‌شود، دو روز تور آشنایی با دانشگاه دارند. یک بخشش هم آموزش آداب اجتماعی است؛ این که در یک مهمانی چه‌طور بنشینید یا چگونه لباس بپوشید و... چیزهایی که پدر و مادرها یادشان می‌رود، یا اصلاً خودشان بلد نیستند که به بچه‌هایشان یاد بدهند. شما در یک دانشگاه انگلیس اصلاً دانشجویی که لباس غیررسمی بپوشد، مشاهده نمی‌کنید.

قسمتی دیگری که کمتر به آن توجه شده این است که فارغ‌التحصیلان دانشگاه وقتی وارد جامعه و بازار کار می‌شوند با قدیمی‌ها چگونه تعامل داشته باشند. نوعاً جوانان ما بردباری نشان نمی‌دهند و قدیمی‌ها را کم‌سواد و کسانی که دانش‌شان و به تجربه‌شان درد امروز نمی‌خورد، می‌دانند. گاهی این جور تلقی می‌شود که جوان‌ها حالت تهاجمی دارند و حاضر نیستند یک ربع، بیست دقیقه ساکت به حرف آن‌ها گوش بدهند. اگر دانشجو تمرین کند به کسانی که کاملاً با آن‌ها مخالف است گوش بدهد و سرانجام شروع کند به صحبت کردن، می‌تواند در محیط کار موفق باشد. یکی از دلایلی که فارغ‌التحصیل‌های ما در محیط بیرون -با فرض داشتن

ما فرصت تمرین برای  
جدل یا گفت‌وگوی  
علمی را اساساً در نظام  
دانشگاهی نداریم  
و در برنامه‌مان  
نیست. یاد گرفته‌ایم  
بیاپییم سر کلاس  
متکلم و حده باشیم  
و برویم. به گمانم  
این وضعیت می‌تواند  
کمی عوض شود،  
دوره‌های پژوهشی  
پیش‌تر در دانشگاه‌ها  
گسترش پیدا کند و  
سخنرانی‌های علمی  
جدی برگزار بشود

دانش - موفق نیستند، همین است که معمولاً بلد نیستند با قدیمی‌های آن مؤسسه یا سازمان چگونه تعامل کنند. شاید یکی از دلایل این است که حتی بهترین دانشگاه‌های ما بیش‌تر آموزشی هستند تا پژوهشی. در مجموعه‌ی پژوهشی استادی کاری را عرضه می‌کند و استادان دیگر با منطق علمی آن کار را مقابل چشمان دانشجویها نقد محکم می‌کنند و این استاد سر تسلیم فرو می‌آورد، این برای دانشجوی درسی است که منش نقدپذیری را بیاموزد.

ما فرصت تمرین برای جدل یا گفت‌وگوی علمی را اساساً در نظام دانشگاهی نداریم و در برنامه‌مان نیست. یاد گرفته‌ایم بیاپییم سر کلاس متکلم و حده باشیم و برویم. به گمانم این وضعیت می‌تواند کمی عوض شود، دوره‌های پژوهشی بیش‌تر در دانشگاه‌ها گسترش پیدا کند و سخنرانی‌های علمی جدی برگزار بشود.

دانشگاه در ایران با توجه به امکانات، محدودیت‌ها و اختیاراتی که داشته است - که اختیارات زیادی بوده و باعث شده بدنه‌ی دانشگاه‌ها لخت بشود و حاضر نباشند آدم‌های قوی‌تر از خودشان را جذب کنند - کارکرد بسیار خوبی در تربیت نیروی انسانی داشته است. یادمان باشد که دانشگاه‌های ما فضای بسته‌ای است که فشار از بیرون بر آن زیاد است. کسی دانشگاه را مبدا تحول نمی‌داند و بلکه دانشگاه را مبدأ رفتاری‌ها می‌دیدند. در عین حال، زیر این سایه‌ی سنگین ما توانستیم دوام بیاوریم و هنوز خشک نشده‌ایم. منظورم این نیست که از بیست، بیست هشتیم، شاید سه باشیم، ولی صفر نیستیم.

### با این حساب باز هم دانشگاه نمره‌ی قبولی نمی‌گیرد!

من این پیش‌فرض که دانشگاه و نظام برنامه‌ریزی در ایران ناکارآمد بوده است را قبول ندارم. بعضاً آدم‌ها منافع شخصی یا گروهی‌شان در گرو این حرف‌ها است. این‌ها به کل جامعه نگاه نمی‌کنند. تصور کنید که ما دانشگاه پزشکی نداشتیم. چگونه بیماران‌مان را در روستاهای دورافتاده می‌توانستیم درمان کنیم؟ تصور کنید که دانشگاه‌های علوم انسانی نبودند. چه کسانی می‌خواستند تولید اندیشه و فکر بکنند؟ اگر دامنه‌ی دیدمان را وسیع‌تر کنیم متوجه می‌شویم که این‌ها خیلی خوب دارند کار می‌کنند ولی ایده‌آل نیستند.

اگر خودم را با هم‌تایم در یک دانشگاه برجسته مقایسه کنم، که چقدر مقاله می‌نویسد و کجا چاپ می‌کند و با چه کیفیتی می‌نویسد، این فاصله را می‌بینم. اما هیچ وقت دنبال این موضوع نیستم و با تمام قدرت از کیان دانشگاه دفاع می‌کنم و فراموش هم نمی‌کنم که راه نرفته‌ی بسیار طولانی‌ای داریم. این که سرعت‌مان چقدر است بستگی به موانع سر راه دارد. آیا مسیر، صاف و هموار است؟ یا نه هر روز یک مانع بزرگ دیگری پیش روی ما قرار داده خواهد شد؟

درباره وضعیت بی‌کاری فارغ‌التحصیلان؛ آیا دانشگاه کارش را به قدر کافی انجام داده است تا فرد بتواند با کسب مدارج عالی دانشگاهی برای یافتن شغل مناسب توانمند باشد؟ گمان نمی‌کنم نرخ بالای بی‌کاری فارغ‌التحصیلان، خصوصاً در مقاطع تحصیلات تکمیلی - پیش‌فرض ناکارآمدی دانشگاه را تقویت می‌کند؟

این شاخص مناسبی برای ارزیابی کارکرد دانشگاه نیست. چنانچه یکی از شاخص‌های ارزیابی موفقیت دانشگاه‌ها را نرخ اشتغال دانشگاهیان بدانیم، آمار نشان می‌دهد نرخ بیکاری خانم‌های دانشگاهی حدود ۵۰ درصد است. این مقدار در خانم‌های زیردیپلم و دیپلم حدود ۱۰ درصد است. نرخ بیکاری آقایان ۲۲ تا ۶۰ سال فارغ‌التحصیل دانشگاه حدود ۱۸ درصد است که این عدد در زیردیپلم ۸ درصد است. به همین خاطر است که وقتی تعمیر کار ماشین لباسشویی به خانه‌تان می‌آید پول بیشتری را می‌گیرد تا پزشک عمومی‌ای که در مطب نشسته است. یا درآمد ماهانه‌ی یک تعمیر کار آسانسور بیشتر از یک معلم دانشگاه است. چون عرضه‌ی این نیروی انسانی کم شده است. مردم دوست دارند فرزندانشان در آینده موقعیت‌های شغلی برتر و گزیده شده‌ی اجتماعی را داشته باشند. در جامعه‌ی ما یک استاد خیاط یا یک مکانیک با لباس‌های گیرسی منزلت بالایی ندارد ولی پزشک و مهندس منزلت دارد.

دلایل دیگری هم وجود دارد که مردم علاقه‌مندند بچه‌هایشان را به دانشگاه بفرستند و بابتش هزینه کنند. تا چند سال قبل درآمد متوسط یک لیسانسه، نسبت به یک دیپلمه به‌طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر بود. پدر و



فارغ‌التحصیلان  
جوانی که دنبال  
آمال و آرزوهایشان  
بودند. یا باید در ایران  
درس می‌خواندند یا  
می‌رفتند به مالزی،  
هند، آذربایجان،  
اوکراین و کشورهای  
اطراف که اصلاً هم  
آموزش‌شان کیفیت  
نداشت. دولت چاره‌ای  
نداشت جز این که فضا  
و امکانات آموزشی  
فراهم کند. پس این  
ارتباطی به دانشگاه  
نداشت. منشاء مشکل  
جای دیگری بود

مادری که پانزده یا ده سال پیش بچه‌اش را به دانشگاه فرستاد، تصور می‌کرد سرمایه‌گذاری در آموزش بعد از هفت یا هشت سال وقفه جواب می‌دهد. بیکاری فارغ‌التحصیل، معنی‌اش این نیست که امروز تصمیم گرفته‌اند بروند دانشگاه و بیکار شده‌اند؛ این‌ها ده سال پیش دانشگاه رفتند که وضعیت بیکاری فارغ‌التحصیلان این نبوده. یک نکته‌ی دیگر هم که از نگاه مستقیم و ابزار اندازه‌گیری ما مخفی شده این است که حدود ۸ میلیون فرصت شغلی در اختیار بخش دولتی است که بر اساس مدرک تحصیلی و سنوات کاری حقوق می‌دهند. پدر و مادر نگاه می‌کنند که کسی در دبیرخانه‌ی اداره نامه شماره می‌کند؛ مدرکش دیپلم است و فلان قدر دریافت می‌کند و آن دیگری کارشناس است و منزلت اجتماعی و حقوقش بالاتر است، پس بهتر است بچه‌ام را بفرستم دانشگاه. ۸ میلیون نفر جامعه‌ی بزرگی است که دارند با مدرکشان زندگی می‌کنند. تعدادی هم در بیرون هستند که مثلاً یک فروشنده‌ای که دارد در فروشگاه قطعات الکترونیک کار می‌کند و لیسانس دارد و خیلی خوب می‌تواند کالا را معرفی کند. می‌گویند اشکال ندارد بچه‌ام کار پیدا نکرد می‌آید این‌جا. با این احوال، در کل جامعه تعداد زیادی متقاضی کار هستند که رقم قابل ملاحظه‌ای هزینه کرده‌اند و درس خوانده‌اند. این معنی‌اش این نیست که برنامه دانشگاهی به‌طور مطلق ناکارآمد بوده است. باید ببینیم نظام سیاسی چه استراتژی‌ای برای جمعیت جوانی دهه ۶۰ داشته است. هرم جمعیتی نشان می‌دهد نظام سیاسی ایران بعد از دهه‌ی ۶۰ بدون داشتن یک نقش استراتژیک، کاملاً انفعالی برخورد کرده. یعنی چه؟ تعداد زیادی کودک به دنیا آمده بودند که شیر خشک نداشتند، دولت می‌دوید که از جایی شیر خشک تأمین کند. فردا به مدرسه می‌رفتند؛ مدرسه نداریم! مدرسه را سه شفته می‌کنیم. دولت آن قدر محدودیت مالی داشت که نمی‌دانست الان این مشکل را چگونه باید حل بکند. پدر و مادرها بچه آورده بودند و می‌گفتند بچه‌مان می‌خواهد درس بخواند، این حق ما است. خوب چه کار باید می‌کرد؟ مدارس غیرانتفاعی را راه انداخت؛ جواب گو نبود. خلاصه یک جور مسئله را حل کردند. بعد این بحران آمد در مدرسه‌ی راهنمایی، بعد شد بحران معلم‌ها و بعد به دبیرستان‌ها رسیدیم و همین وضعیت استمرار داشت. بعد وارد سن دانشگاه شدند. جوان‌هایی که پشت کنکور بودند. گفتند دانشگاه غیرانتفاعی راه بیندازیم. بگذریم از مسائلی که آن‌جا مطرح شد. چاره‌ای نبود باید دانشگاه آزاد را توسعه می‌دادند. همه‌ی این‌ها سپری شد و رسیدند به فوق لیسانس باز مشکل داشتند. یا باید امکانات تحصیلی دوره کارشناسی ارشد و دکتری در ایران فراهم می‌شد یا بچه‌ها می‌گذاشتند و می‌رفتند. دیگر بچه نبودند؛ فارغ‌التحصیلان جوانی بودند که دنبال آمال و آرزوهایشان بودند. یا باید در ایران درس می‌خواندند یا می‌رفتند به مالزی، هند، آذربایجان، اوکراین و کشورهای اطراف که اصلاً هم آموزش‌شان کیفیت نداشت. دولت چاره‌ای نداشت جز این که فضا و امکانات آموزشی فراهم کند. پس این ارتباطی به دانشگاه نداشت. منشاء مشکل جای دیگری بود.

**چرا دولت این سیاست را ادامه داد؟ چرا جلوی این قضیه گرفته نشد؟ چرا اکنون خود دانشگاه دارد این چرخه‌ی معیوب را بازتولید می‌کند؟ چرا خودش دارد به جریان ناکارآمدی دانشگاه با گسترش بی‌رویه، با کمی کردن و... دامن می‌زند؟**

چاره‌ای نداشت. دانشگاه یک بنگاه است. حالا منابع مالی این بنگاه یا از جیب دانشجو تأمین می‌شود یا از بودجه خدمات دولت. هر چقدر دانشجوی بیشتری بگیرد، منابع مالی بیشتری در خدمتش قرار می‌گیرد. مثل هر بنگاه دیگر این هم دارد کار می‌کند. می‌تواند بگوید من دانشجو قبول نمی‌کنم و با تعداد کم‌تری دارم خودم را اداره می‌کنم. مثل دانشگاه صنعتی شریف. آن قدر که دانشگاه‌های هم‌شهری ما توسعه پیدا کردند، دانشگاه شریف توسعه پیدا نکرده است. سیاستش حفظ کیفیت است و دنبال جذب دانشجوی بیشتر به هر قیمتی نیست.

اما موضوع این بود که تقاضا وجود داشت، سیاست‌گذاران آموزش عالی هم گسترش رشته‌ها و دانشگاه‌ها را دنبال کردند. چاره‌ای نداشتند. بسیاری از جوان‌ها هم می‌خواستند درس بخوانند و اگر امکانات تحصیلی در اختیارشان قرار نمی‌دادیم وضعیت به مراتب بدتر از این می‌شد.

چرا می‌خواستند درس بخوانند؟ شاید ترس از روبه‌رو شدن با آینده‌ی نامعلوم، آنها را به گذراندن تحصیلات تکمیلی و گرفتن مدرک کارشناسی ارشد و دکتری تشویق می‌کرد و یا شاید می‌خواستند تحصیلاتشان را ادامه بدهند که به شرایط و موقعیت بهتری برسند،

بخشی با انگیزه‌ی کسب شغل و درآمد بهتر ادامه تحصیل دادند. آن‌هایی که توانستند وارد بخش دولتی بشوند خیلی موفق بودند. اما در بخش خصوصی؛ تصور کنید این‌جا بیست نفر متقاضی یک شغل باشند و من باید یک نفر را از بین آن‌ها جذب کنم، با چه ملاک‌هایی می‌توانم این کار را بکنم؟ رزومه‌شان را نگاه می‌کنم که ببینم کدام یکی از آن‌ها با مدت زمان کمتری از آموزش می‌تواند این پست را بگیرند و بهتر کار کند. تعهد و وفاداری بیش‌تری نسبت به سازمان داشته باشند. تصور بفرمایید در این بین ۵ نفر لیسانس دارند و بقیه دیپلمه هستند. زمینه‌ی ذهنی به من می‌گوید کسی که درس خوانده قطعاً آدم علاقه‌مندتر و باهوش‌تری بوده که توانسته مدارج تحصیلی را طی کند و دیپلمه‌ها آن توانایی را نداشته‌اند. این اولین سیگنالی است که من از این جمع می‌گیرم. در نگاه من کارفرما این اطمینان حاصل می‌شود که فوق لیسانس بهتر از لیسانس و دیپلم می‌تواند کار کرد داشته باشد و سیستم را چالاک‌تر می‌کند. یک فوق لیسانس کسی است که می‌تواند خیلی زود خودش را با دنیای جدید تطبیق بدهد و یک لیسانس و دیپلم به سختی می‌تواند با تکنولوژی جدید که هر روز دارد رشد می‌کند، همراه بشود.

به نظر می‌رسد این تصور در قدیم تا حدودی درست بوده که فردی که تحصیلات دانشگاهی دارد، کار کرد بهتر و هوشمندانه‌تری دارد، اما آیا الآن به‌خاطر کمی شدن آموزش عالی و پایین آمدن کیفیت آموزش می‌توانیم این گزاره را همچنان درست تلقی کنیم؟

دو نوع عدم تطبیق در بازار کار داریم که یکی‌اش مربوط به کیفیت است و دیگری مربوط نیست. یک نوعش را اصطلاحاً عدم تطبیق افقی می‌گویند. مثلاً تصور بفرمایید یک شخص با لیسانس علوم آزمایشگاهی یا زیست‌شناسی می‌تواند در یک آزمایشگاه طبی کار کند ولی مدرک زیست‌شناسی خیلی به درد این کار نمی‌خورد. می‌تواند کاری بهتر از این انجام بدهد ولی الآن دارد در آزمایشگاه طبی کار می‌کند. یا مثلاً یک دبیر ریاضی می‌تواند فارسی هم درس بدهد. وقتی این اتفاق بیافتد می‌گویند mismatch شده است. به این می‌گویند عدم تطبیق افقی. اما چیزی که مد نظر شماست عدم تطبیق عمودی است. کسی با مدرک فوق لیسانس کار دیپلم را انجام می‌دهد و حقوق دیپلم یا اندکی بیش‌تر را به او می‌دهند. ولی این فرد بسیار مورد توجه و علاقه‌ی کارفرما خواهد بود چرا که می‌داند او کارآیی‌اش بیش‌تر است. این عدم تطبیق صورت می‌گیرد. حالا به هر دلیلی. شاید آن فرد شغل فعلی‌اش را به دوره‌ی گذار تعبیر می‌کند که بتواند بعداً موقعیت بهتری کسب کند.

به هر صورت باز این مشکل، مشکل دانشگاه نیست. این مسئله، مسئله‌ی بازار کار است. نیروی انسانی خیلی زیاد است و مرزهای جغرافیایی ما بسته است. فارغ‌التحصیل ما زبان انتقال تجربه‌ی خودش را ندارد. غیر از فارسی چیزی بلد نیست. الآن اگر یک فارغ‌التحصیل ما برود در کشور دیگری بخواهد کار بکند اولین سؤال‌شان این است که چه اندازه به زبان انگلیسی یا زبان دیگری غیر از فارسی تسلط دارید؟

به نظر می‌رسد این عدم تطابق‌ها را در تحصیلات تکمیلی بیشتر شاهدیم.

بله جامعه آن قدر نیاز به PhD و فوق لیسانس ندارد. منتها تا زمانی که به مدرک بالاتر پول بیشتر می‌دهند این وضعیت غیرمنتظره نیست. همه‌ی ما به سیگنال قیمت توجه می‌کنیم و این سیگنال که؛ تا مدت زیادی در آینده، تحصیلات در ایران بازدهی مثبت دارد، از بازار کار به سمت مردم می‌رود. در نتیجه برای کسب حقوق بیشتر می‌روند و درس می‌خوانند.

و این سیکل معیوب هم چنان ادامه خواهد یافت؟

این سیکل معیوب تا زمانی ادامه دارد که تحصیل کرده‌های دانشگاه ما علی‌رغم mismatch بودن در بازار کار می‌توانند دستمزد بیش‌تر دریافت نکنند.

به هر حال این عدم انطباق در دراز مدت از شخص، آدم ناراحتی در محیط کار می‌سازد. با این مساله چگونه روبه‌رو می‌شوید؟

من واقعیت‌های بیرون را از زاویه دید قیمت‌ها می‌گیرم و می‌گویم مهم‌ترین سیگنالی که یک فرد در تصمیم‌گیری اقتصادی‌اش می‌گیرد اطلاعاتی است که از قیمت‌های بازار دریافت می‌کند و مهمترین تصمیم ما این است که شبانه‌روزمان را چطور تخصیص بدهیم، به گونه‌ای که نه تنها الآن راضی باشیم بلکه در طول حیاتمان لذت ببریم. چه چیزی بهتر از این که موقعیت خوب و مدرک داشته باشیم و بعد هم با حقوق مکفی من را بازنشسته کنند و بتوانم دوران پیری را با آرامش نسبی سر کنم؟

البته در جامعه علمی و تصمیم‌گیر ما اطلاع دقیقی از mismatch بازار کار وجود ندارد. در واقع تلاش علمی محققین با استفاده از داده‌هایی است که برای این منظور تهیه نشده است ولی می‌توان تقریب‌هایی را محاسبه کرد. در کشورهای عضو OECD یک طرح‌های پیمایشی دارند که به آن skilled survey، یا پیمایش مهارتی به آن می‌گویند که حدود ۵۲-۵۳ صفحه است. پرسش‌هایی که از فرد پرسیده می‌شود بسیار دقیق و علمی طراحی شده. می‌توانند اطلاعات را از فرد بگیرند و طبیعتاً اطلاعات قابل قبول و قابل ارایه‌تری خواهد بود. در ایران ما پیمایش یا survey مربوط به مهارت را نداریم.

**فکر نمی‌کنید دولت به صورت ناخود آگاه با سیاست‌هایی مثل تجاری‌سازی یا کمیت‌گرایی، آموزش عالی را بی‌اعتبار می‌کند؟ در واقع ارزش‌یابی افراد صرفاً با مدرک سبب نمی‌شود تا نا کارآمدی سیستم‌های دانشگاهی تشدید شود؟**  
دولت این کار را انجام نمی‌دهد و تعمدی روی این موضوع ندارد. جامعه قاعده‌ی بازی دارد و آن این است؛ شما باید بتوانید نشان دهید که نسبت به یک فرد دیگر پتانسیل بیش‌تری دارید و می‌توانید جایگاه شغلی را بگیرید. تا این‌جا همه‌مان اتفاق نظر داریم. این‌جا شروع می‌شود که چگونه من می‌توانم ثابت کنم که بهتر از دیگران هستم؟ آیا با نداشتن مدارک دانشگاهی هم می‌توان این‌را نشان داد؟ دنیای علم خیلی قبل‌تر فهمیده است. مدرک تحصیلی غربالی است برای تفکیک کردن نیروی انسانی که ما بتوانیم نیروی انسانی با کیفیت را از نیروی انسانی بی‌کیفیت یا کم‌کیفیت متمایز کنیم. قاعده‌ی بازی در دنیا این است.

**فکر می‌کنید در آینده‌ی ایران این وضعیت ادامه پیدا کند که تحصیلات هم‌چنان شاخص موثری برای کسب درآمد باشد؟ وضعیت شغلی آینده چگونه خواهد بود؟**

در بخش دولتی برای کسانی که کار ساده، غیر تخصصی و با مهارت کمتری انجام می‌دهند ولی تحصیل کرده‌های دانشگاهی هستند، بازدهی آموزش خیلی بالاست. در بخش خصوصی این اضافه دستمزد کم هست ولی وجود دارد. آمارها نشان می‌دهند با پدیده over education روبه‌رو هستیم، یعنی miss mach بازار کار در سطوح پایین شغلی، یعنی unskilled ها، رو به افزایش است. مثلاً بخش کشاورزی و جنگل‌داری یک زمانی چهار دهم درصد بوده و الآن پنج درصد است. در بخش ساخت و ساز و معدن، شش درصد است. مثلاً در office worker ها یک زمانی تحصیل کرده‌ها تعدادشان بسیار بسیار کم بود، اما الآن به رقم ۴۹ درصد رسیده است. رقم خیلی زیاد شده؛ یعنی همان paper work را که کارمند در جامعه می‌توانست انجام بدهد که فقط ده درصد تحصیلات دانشگاهی داشتند، الآن ۴۰-۵۰ درصد باید شده باشد که این وضعیت هم‌چنان باقی خواهد ماند. چرا که موج بعدی جمعیت در راه است. دقت کنید الآن قاعده‌ی هرم جمعیتی دوباره در حال باز شدن است. به نظر می‌رسد تجربه دهه ۶۰ تکرار خواهد شد. ما در دهه‌ی ۶۰، ۱۲ میلیون خانوار داشتیم؛ یعنی هر خانوار چهار فرزند آورد که آن موج جمعیتی ایجاد شد. الآن اگر هر زوج دو بچه بیاورد، همان موج تکرار خواهد شد. از این رو دوباره ظرفیت برای بازگشایی مدارس بیش‌تر، توسعه‌ی آموزش عالی و... تکرار خواهد شد. هر چند این پدیده تقریباً بیست سال زمان می‌برد. طی این بیست سال تمام دانشگاه‌هایی که ساخته شدند و با ظرفیت نصف دارند کار می‌کنند، تغییر کاربری داده می‌شوند ولی بعد از بیست سال باید برگردند و تبدیل به دانشگاه و مدرسه شوند. ■

بخشی با انگیزه‌ی کسب شغل و درآمد بهتر ادامه تحصیل دادند. آن‌هایی که توانستند وارد بخش دولتی بشوند خیلی موفق بودند. اما در بخش خصوصی؛ تصور کنید این‌جا بیست نفر متقاضی یک شغل باشند و من باید یک نفر را از بین آن‌ها جذب کنم، با چه ملاک‌هایی می‌توانم این کار را بکنم؟